

امیرسرتیپ اصلان زاده، فرمانده وقت ژاندارمری کرمانشاه بوده که به‌طور دقیق در جریان جزئی‌ترین تحرکات ارتش عراق و منافقین برای حمله به مرزهای کشورمان پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ قرار داشته است.

او از نزدیک با چهره‌هایی همچون حسنی سعدی و شهید صیادشیرازی در ارتباط بوده و منطقه تحت امر خود را با حداقل امکانات از سقوط حتمی نجات داده است. او درعین حال معتقد است اگر پنج درصد از امکانات مرصاد در منطقه بالاطاق استفاده می‌شد، اصلا مرصادی به‌وجود نمی‌آمد.
مشروح خاطرات امیرسرتیپ اصلان زاده در ادامه آمده است:

||||

در بیان خاطرات سعی می‌کنم صرفا اتفاقاتی را که خودم به‌عینه دیدم مطرح کنم. درباره این سوال که برخی می‌گویند آیا می‌شد عملیات مرصاد به وجود نیاید؟ باید بگویم بله، اگر پنج درصد از امکاناتی که در مرصاد استفاده شد درمنطقه بالاطاق استفاده می‌شد، اصلا مرصادی به‌وجود نمی‌آمد.

گردان قصرشیرین یکی از گردان های تابع ناحیه کرمانشاه بود، این گردان با سه گروهان سومار، نفت شهر و گردنو بود، در منطقه ای در دشت‌ذهاب مستقر بودند و خطی به‌طول چهارکیلومتر به گردان ما داده بودند. دشت‌ذهاب یک منطقه صاف و کویری روبه‌روی ارتفاعات تنگه‌رستم بود و پشت سر ارتفاعات دیگری بود که نیروهای خودمان مستقر بودند و روبه‌رو هم عراق مستقر بود. واحد ما هم که تحت کنترل عملیاتی تیپ ۴ از لشکر ۸۱ زرهی بود، در وسط قرار داشت.

۹ **مادر در ۲۱ تیر۱۳۶۷** از عملیات منافقین باخبر شدیم در ۲۱ تیر۱۳۶۷ اطلاعات به‌ما خبر داد که منافقین به‌استعداد ۳۰۰۰ نفر تحت کنترل با پشتیبانی سپاه یکم ارتش عراق می‌خواهند عملیاتی درمنطقه کرمانشاه یا قصرشیرین و سرپل‌ذهاب انجام دهند، ما نیز عین این خبر را منتقل کردیم و گفتیم باید فکری کنیم.
۲۵ تیر۱۳۶۷ معاون عملیاتی ژاندارمری به‌ناحیه آمد و ما به‌اتفاق رقتیم تا ببینیم واحدهای ما در دشت‌ذهاب چه کار می‌کنند، تا به‌منطقه رسیدیم، دیدیم خاکریزهای جدیدی زدند. گفتیم چه خبر شده و خاکریز جدید آن هم در ۲۵ تیر۶۷ برای چیست؟ من با معاون عملیاتی صحبت کردم، گفت اتفاقاتی دارد می‌افتد، اجازه دهید ما به تیپ برویم، ببینیم مساله چیست. ما به ستاد تیپ رقتیم و آن زمان امیر سماواتی و بنده سرهنگ بودیم. به آنها گفتیم این خاکریزها برای چیست؟ اگر می‌خواهید کاری کنید، بگویید ما هم در جریان قرار بگیریم. گفتند، مشکلی نیست. من به جناب سرهنگ موسوی گفتم این مساله را پیگیری کن و من را در جریان بگذار. درکنار این اتفاق در ۲۷ تیر۶۷ قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد و

وقتی اعلام شد از مسئولان ارتش برخی در منطقه صحبت‌هایی کردند و آن موقع قضیه دوسوم مطرح بود.

یعنی دوسوم نیروها عقب بیایند و یک‌سوم در خاکریزهای جدید مستقر شوند. جناب سرگرد موسوی به‌من اطلاع دادند و من گفتم برو ببین جریان دوسوم چیست و اینها چه کار می‌خواهند بکنند.

۹ **ارتش عراق ۳۰ تیر ۶۷** قصرشیرین و اطراف سرپل‌ذهاب را تصرف کرد

واحد‌های ما آنجا در بدجایی مستقر بودند، یعنی بعد از چندروز در ۳۰ تیر۶۷ ارتش عراق به ما تک زد و قصرشیرین و اطراف سرپل‌ذهاب را تصرف کرد. ما عینا این مطلب را منعکس کردیم، بعدا موسوی به‌من اطلاع داد که ارتش عراق درسطح منطقه شروع به جمع‌آوری موانع فیزیکی اعم از سیم خاردار، مین و ... کرده است و دارد همه را جمع می‌کند و این یعنی آماده حمله است.

عصر ۳۰ تیر آقای موسوی به‌من اطلاع داد درگیری اینجا شدید است و وقتی وی با فرمانده تیپ صحبت کرده بود، به او گفته بودند واحدهای شما از ۲۸ تیر شروع به عقب‌نشینی کرده‌اند و اگر قرار است عقب‌نشینی شود ما هم باید در جریان قرار بگیریم. به ایشان گفته شده بود برای شما یک فکری‌هایی داریم، لذا ۳۱ تیر ساعت ۶ دو مین حمله سراسری عراق در منطقه شروع شد. آن زمان من نیز در ناحیه بودم.

موسوی به من اطلاع داد عراق صبح ساعت ۶ حمله و تقریبا قصرشیرین و سرپل‌ذهاب را تصرف و آنها سقوط کرده‌اند.

۹ **پیش از مرصاد همه از اسلام‌آباد به‌سمت کرمانشاه می‌رفتند و قیامتی بود**

من وسایلم را جمع کردم و سوار ماشین شدم که به‌سمت بالاطاق بروم؛ چهار یا پنج کیلومتر از شهر خارج شده بودیم که دیدم جاده قفل و یکنفره شده است، یعنی همه از اسلام‌آباد به‌سمت کرمانشاه می‌رفتند و قیامتی بود. من نتوانستم جلو بروم و به راننده گفتم در حاشیه جاده حرکت کنیم تا ببینیم چه خبر است. با همان وضعیت بعد از ۵، ۶ ساعت به اسلام‌آباد رسیدم و به فرماندهی گروهان رقتم تا آنها را توجیه کنم و سپس به‌سمت بالاطاق حرکت کردم. در بین اسلام‌آباد و کرند آقای موسوی را دیدم که خودش و فرمانده خونی بودند. آن خطی که آسیب‌دیده بود، همان خطی بود که در دشت‌ذهاب مستقر شده بود و این خط برش خورده بود که ناچار شدیم آنجا را سروسامان دهیم. وقتی با موسوی صحبت کردم دیدم هیچ کس در منطقه نیست و به‌عبارتی ارشدترین فرد در منطقه بنده بودم.

عراق هم شدیدا حمله هوایی کرده بود، به‌طوری‌که تمام جاده‌های ما را از اسلام‌آباد به ایلام و از اسلام‌آباد به بالاطاق می‌زد.

سیاست

امیرسرتیپ اصلان زاده، فرمانده وقت ژاندارمری کرمانشاه:

اگر ۵ درصد از امکانات مرصاد در بالاطاق بود، مرصاد به‌وجود نمی‌آمد

مین گذاری کردند. آتش بزئیم که جاده بسته شود و کسی نتواند نفوذ کند.
ما یکی، دو روز آنجا بودیم تا اینکه روز سوم یعنی ۳۱ تیر رسید؛ من نزد امیر حسنی رفته بودم و روز دوم به ما سه تانک داده بودند.

۹ **نیروی اطلاعات ما گفت ارتش عراق می‌خواهد عقب‌نشینی کند**
۱۰ **هفتم** منافقین حمله کنند
البته یک تفنگ ۱۰۶ هم داشتیم که مستقر کرده بودیم مسلط به جاده باشد. من روز سوم صبح به سرپل‌ذهاب رقتم تا سر بزیم، دیدم که تویخانه زدند. اصلا اجازه ندادند ما جلو برویم. برگشتیم در همین حین یک ماشین عراقی آمد، لذا ما هم دو اکیپ برای بررسی اطلاعات فرستادیم که وقتی آمد، گفت ارتش عراق می‌خواهد عقب‌نشینی کند. بعدا آن یکی گفت نه منافقین می‌خواهند حمله کنند. گفتم این دو جور درنی‌آید. ارتش عراق می‌خواهد عقب‌نشینی کند که منافقین حمله کنند؟

ساعت دو بود دقیقایادم هست که مشروح‌اخبار را گوش کردم، وضو گرفتم و نماز را شروع کردم. دو رکعت اول را خواندم، اما نماز دوم را به قوت رسیدم که شروع به زدن تویخانه کردند.
۹ **پیش از مرصاد ارتش عراق ۳۰ دقیقه آتش تهیه زد**
به‌هرصورتی بود آن رکعت را تمام کردم و گفتند که ارتش عراق آتش به اختیار دارد، عقب‌نشینی می‌کند. دیدم نه این نمی‌تواند آتش عقب‌نشینی باشد. این آتش تهیه است که دارد روی سر ما می‌ریزد. در جنگ‌های بزرگ ۱۰ دقیقه آتش تهیه می‌ریزند، ولی در آنجا ارتش عراق ۳۰ دقیقه آتش تهیه زد. خدا شاهد است اجازه ندادند یک نفر از سنگر بیرون بیاید. وقتی آتش تهیه تمام شد، من از سنگر پایین آمدم. به راننده تانک ارتش گفتم حواست جمع باشد، منافقین از شب قبل در ارتفاعات ما نفوذ کرده بودند، یعنی از بالاطاق نفوذ بود تا آن طرف کرند و در این ارتفاعات دوشکا مستقر کرده بودند. یعنی طرف یکی، دو روز قبل از اینکه منافقین حمله کنند، تمام ارتفاعات مشرف به جاده دست منافقین بود و درحقیقت ما سه‌روز در محاصره بودیم. من دیدم دو تانک بالا می‌آیند. پشت سر آن دیدم که اولین دجله منافقین پیدا شد. من به تیرانداز که گروهبانی بود، گفتم اولین ماشینی که حواست بیاید بالا بزن. می‌توانی بزنی؟ گفت خیالت راحت باشد پدرشان را درمی‌آورم.

۹ **هلی‌کوپترهای عراقی منافقین را تا کرند اسکورت کردند**
این طرف را نگاه کردم، دیدم حدود ۲۰ تا ۲۵ هلی‌کوپتر توپدار غزال که برای فرانسوی‌ها بود، قرار داشت که آتش حین تک آنها از همین هلی‌کوپترها بود. آمدند دور گردان را گرفتند و به‌رحال روز اول گذشت. روز دوم ما دیدیم که ستاد گردان وسایل مخابراتی تجهیزات دارد، لذا با پلیس راه صحبت کردم و گفتم همه اینها را تخلیه کن.
آن تعدادی نیروی می‌خواهید که بتواند یک ماه مقاومت کند بردارید و بقیه وسایل مخصوصا وسایل مخابراتی و بیسیم را تخلیه کنید. تعدادی را به چهارزبر منتقل کردند و تعدادی را هم به کرمانشاه منتقل شدند. ما شب‌ها که در ستاد گردان در بالاطاق بودیم، جناب سماواتی و بعضی از بچه‌ها هم می‌آمدند. حاج آقا رحیمی روحانی ما بود که او هم تشریف می‌آورد و آنجا صحبت می‌کردند و بررسی می‌کردیم که چه کار کنیم.

آخرین خبری هم که ما داشتیم این بود که ارتش عراق به قصر شیرین سرپل‌ذهاب رسیده و نشسته بود و منافقین در خانتقین بودند. به ما خبر دادند منافقین در خانتقین هستند. من به آقای سماواتی گفتم تا آنجا که یادم است این گردنه را نمی‌کردند. خیر هم نداشتیم که بعد از قصرشیرین تا سرپل‌ذهاب چه اتفاقی افتاده است. نمی‌دانستیم منافقین آمده‌اند. چون ارتباطی هم نبود و فقط یک ماشین تویوتای کالسکه‌ای داشتیم. جاده هم قفل شده بود. از زمین‌های کشاورزی و از هر مسیری که می‌توانستیم خودمان را به نزدیکی کرمانشاه رساندیم. اتوبوس‌های ما هم آمده بودند و نمی‌دانستند کجا بروند.

||||

سردار مرادپیری از فرماندهان عملیات مرصاد:

برخلاف ادعاها برای پذیرش قطعنامه، مردم آماده دفاع بودند

صحنه عجیبی بود. خیر هم نداشتیم که بعد از قصرشیرین تا سرپل‌ذهاب چه اتفاقی افتاده است. نمی‌دانستیم منافقین آمده‌اند. چون ارتباطی هم نبود و فقط یک ماشین تویوتای کالسکه‌ای داشتیم. جاده هم قفل شده بود. از زمین‌های کشاورزی و از هر مسیری که می‌توانستیم خودمان را به نزدیکی کرمانشاه رساندیم. اتوبوس‌های ما هم آمده بودند و نمی‌دانستند کجا بروند.

۹ **منافقند، عراقی نیستند**

یکی از دوستان تخریب‌چی را دیدم که از بچه‌های قرارگاه غرب بود. گفتم چه خبر است؟ عراقی‌ها کجا هستند؟ گفت عراقی‌ها نیستند. اینها منافقین هستند که تا اسلام‌آباد آمده‌اند. گفتم تا حالا رسیده‌اند اسلام‌آباد؟ گفت بله الان در اسلام‌آباد هستند. گردنه حسن‌آباد را هم رد کرده‌اند. گفتم این بچه‌ها را کجا ببریم؟ گفت آقای شمخانی در بیمارستان امام‌حسین (ع) است، بروید ببینید ایشان چه می‌گوید. (سپاه آن زمان یک درمانگاهی به نام امام‌حسین (ع) در کرمانشاه در نزدیکی بیستون داشت.) به آقای شمخانی گفتم ما ۴۰۰ نفر را آوردیم کجا برویم. گفت آقای حسین همدانی (فرمانده وقت لشکر ۳۲ انصار) در چهارزبر درگیر شده است. بچه‌ها را ببرید در کنترل عملیاتی آقای همدانی قرار بگیرید.»
توجه نبودیم گردنه چهارزبر کجاست؛ ولی می‌دانستیم که باید از ماهیدشت به سمت اسلام‌آباد برویم. حدود ۳۰۰ متر مانده به چهارزبر یک پاسگاه است، اتوبوس‌ها را تا آنجا آوردیم. ناگهان دیدم از بی.جی و گلوله می‌آید. بچه‌ها پیاده شدند. در شیار، آقای همدانی را پیدا کردیم و به آنها ملحق شدیم. تازه هم خاکریز زده بودند. جلوی منافقین را گرفته بودند. آنها یک سمت ارتفاعات را داشتند و ما یک سمت دیگر ارتفاعات را. جنگ خیلی سختی بود. منافقین خیلی جسورانه‌تر از عراقی‌ها می‌جنگیدند. هم روحیه بسیار عالی داشتند هم جسارت بسیار زیادی داشتند. ترکیبی هم می‌جنگیدند. زن و مرد با هم درکنار هم عجیب می‌جنگیدند. به‌تدریج آن طرف تنگه را گرفتیم و ثبات ایجاد شد.

۹ **نفوذ در اسلام‌آباد**

آقای حسین الله‌کرم مسئول اطلاعات غرب کشور بود. آقای رضایی گفت

شنبه ۴ مرداد ۱۳۹۹ شماره ۳۰۹۳



صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی- **مدیرمسئول:** محمدامین ایمانجانی- **سردبیر:** مسعود فروغی

دفتر مدیرمسئول: ۱۶، ۲۳۴۸۰۱۶- **تحریریه:** ۱۸۲-۰۱۸-۶۶۷۶۰۱۸- **فکس:** ۰۱۸-۶۶۷۶۰۴۷-۶۶۷۶۰۴۷

روابط عمومی: ۰۴۹۹-۶۶۷۶۰۱۶- **سازمان آگهی‌ها:** ۱۸ و ۰۴۱۸-۶۶۷۶۸۰۴۱۸

چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی- **توزیع فرهنگستان:** ۱۲-۱۱-۶۶۷۶۸۰۱۲

نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از چم‌پوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهنگستان، طبقه سوم

۱۹

به کسی اجازه ندادند از سنگر بیرون بیاید. این راننده، تانک را روشن کرد، حرکت کرد تانک را هم زدند، یعنی نمی‌گذاشتند هیچ‌جنبنده‌ای در گردان از این ۳۰، ۴۰ نفری که بودیم تکان بخوریم. این هلی‌کوپترها منافقین را تا کرند اسکورت کردند. طرح اصلی این بود که ارتش عراق بیاید این مناطق را بگیرد تا منافقین مستقر شوند و بعد حمله کنند. همین کار را هم کردند. گردان ما درست جایی بود که جاده از وسط گردان رد می‌شد. بچه‌ها آمدند تیراندازی کردند، ولی وجدانا به کسی اجازه نفس کشیدن ندادند.

۹ **منافقین کاری با گردان نداشتند، فقط هدف‌شان این بود که سریع به کرمانشاه برسند**

هلی‌کوپترهای فرانسوی و میگ‌های شوروی اجازه ندادند ما ۳۰، ۴۰ نفر تکان بخوریم و کاری هم با گردان نداشتند فقط هدف‌شان این بود که سریع حرکت کنند و خودشان را به کرمانشاه برسانند، زیرا قرارشان این بوده که عصر در کرمانشاه باشند.

جلوتر یک درگیری در کرند به‌وجود آمد و مطلب دیگر که دست‌وال‌ما را بسته بود، تنها ارتش عراق و منافقین نبود، بلکه مردم داخل آنها بودند، یعنی ماشین که حرکت می‌کرد یک گاری، یک عده منافقین و یک پیکان و یک بنز بود.

۹ **منافقین در اسلام‌آباد قتل‌عام کردند**

آنها به کسی اجازه نمی‌دادند که دست به کاری بزند، ستونی راه افتاده بود. ستون آمد تا به کرند رسید، منافقین آنها را تا کرند پشتیبانی کردند و بعدا برگشتند. بین کرند و اسلام‌آباد پادگان الله‌اکبر ارتش بود. من رقتم و آن پادگان را دیدم؛ منافقین در اسلام‌آباد قتل‌عام کردند و اصلا معلوم نبود و اسم کسی را نمی‌پرستیدند و هرکسی لباس نظامی داشت، کارش تمام بود.

۹ **یک چوپان**

خودشان پیراهن مشکی با بازو بند بسته بودند و همدیگر را می‌شناختند و بقیه را قتل‌عام می‌کردند. منافقین شهر را به‌هم ریختند و حرکت کردند و در چهارزبر جاده بسته شد؛ من همیشه می‌گویم اگر این واحد را دست یک چوپان می‌دادند بهتر از اینها می‌توانست هدایت کند.

به‌رحال ما با بدبختی ساعت ۴ صبح خودمان را به کرمانشاه رساندیم و خدمت استاندارد آقای نیکویی رقتیم که گفتند در قرارگاه نجف جلسه است. امیر صیادشیرازی هم تشریف آوردند و آنجا جلسه برگزار شد و به‌رحال آن عملیاتی که باید با کسرا و ۱۴۴ انجام می‌شد، صورت گرفت و از فردای آن ما به‌استعداد یک گردان نیروی پرا یا کسزای منطقه وارد کردیم؛ البته از کمیته و ارتش و سپاه هم بودند و یک ستاد دیگر نیز تشکیل شد.

سردار مرادپیری، عضو هیات علمی دانشگاه امام‌حسین (ع) و فرمانده بخشی از نیروهای عمل‌کننده در عملیات مرصاد است. خاطرات وی از حضور در عملیات مرصاد شنیدنی است.

||||

در اول مرداد عراق در جنوب یک حمله به ما کرد. یگان‌های سپاه در شلمچه، کوشک، طلاپیه و ارتش در قسمت فکه و عین‌الخوش بود. هم‌زمان هم به یگان‌های سپاه حمله کرد هم به یگان‌های ارتش. عراق دو هدف داشت. ما تا آن مقطع چیزی حدود ۷۰ هزار اسیر از عراق گرفته بودیم. عراقی‌ها حدود ۲۰ هزار اسیر از ما گرفته بودند، لذا عراقی‌ها به‌دنبال این بودند که یک تعادل نسبی در بین اسرا برقرار کنند، به‌همین دلیل وقتی ما قطعنامه را پذیرفتیم، جبهه‌ها خیلی شل شد و همه گفتند جنگ تمام شد. عراق از این فرصت استفاده کرد و در جنوب ابتدا یک حمله وسیع و سراسری علیه ما انجام داد. آن موقع ما در دافوس (دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه) بودیم. فرمانده کل سپاه دستور داد تمام مراکز آموزشی از جمله دافوس تعطیل شود. دانشجوها را تعطیل کردیم و هرکسی به یگان‌های خودش رفت. تمامی اساتید و کارکنان و حتی سربازان مان را هم تلفن کردیم که همه را تعطیل کنید و به جنوب بیاورید. جمعیت ما در آن موقع نزدیک به ۳۰۰، ۴۰۰ نفر یا سربازان مان می‌شد. بالطبع مراکز آموزشی سپاه هم تعطیل شد و قرار شد بچه‌ها به یکی از یگان‌های سپاه در جنوب ملحق شوند. درگیر جنگ شدیم؛ یعنی عراق که حمله کرد، بلافاصله ما هم حمله کردیم.

۹ **برعکس ادعاها برای پذیرش قطعنامه/ از عراق اسیر هم گرفتیم**

قبل از پذیرش قطعنامه می‌گفتند مردم خسته شده‌اند و از جنگ پشتیبانی نمی‌کنند؛ اما زمانی که عراق دوباره به ما حمله کرد، دیدیم که مردم با بلندگودر خیابان‌ها فرخاون عمومی برای جنگ می‌زدند. صحنه عجیبی بود. مردم سوار کامیون‌ها و ماشین‌ها شدند و با دوباره به کمک ما آمدند. این صحنه یک صحنه‌ای بود که هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود.

عراق صبح به ما حمله کرده بود و بعدازظهرش ما شروع کردیم پاتک زدن. بسیاری از فرماندهان لشکرهای ما که به درجه رفیع شهادت نایل شدند و با برخی که زنده هستند، در آن روز آر.بی.جی‌زن شده بودند؛ یعنی فرماندهی